

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

فرمایش مرحوم محقق خوئی (اعلی الله مقامه الشریف) در اشکال بر مرحوم نائینی را ملاحظه فرمودید. مرحوم آقای خوئی هم اشکال نقضی و هم اشکال حلی بر نائینی وارد کردند.

بررسی دیدگاه مرحوم خوئی

هر چند ما با مرحوم خوئی در نتیجه موافقیم، یعنی قائلیم اگر مدلول مطابقی از بین رفت مدلول التزامی هم از بین می‌رود و حجّیت ندارد به بیان دیگر مدلول التزامی در وجود و حجیت تابع مدلول مطابقی است ولی باید ببینیم فرمایش مرحوم خوئی تمام است یا نه؟ از جواب حلی آقای خوئی شروع می‌کنیم.

اولین اشکال بر مرحوم آقای خوئی خلط بین تکوین و تشریع توسط ایشان است. مسئله حصه^[1]، فرد و کلی در امور تکوینیه معنا دارد یعنی در امور تکوینیه می‌توانیم بگوئیم حیوان، کلی و انسان، حصه‌ای از حیوان و زید، فرد برای انسان است. لذا وقتی می‌گوئیم انسان نیست یعنی حصه‌ای از انسان که در ضمن زید یا حصه‌ای از حیوان که در ضمن زید است وجود ندارد اما دلالت نمی‌کند که انسان در جای دیگر نباشد چون ممکن است در ضمن فرد دیگری محقق شده باشد.

اما در اعتباریات حصه نداریم تا مثلاً شارع بگوید به واسطه آمدن واجب، حرام و مستحب یک حصه از اباحه از بین می‌رود بلکه عنوان کلی اباحه داریم که هر کدام از این‌ها آنرا نفی می‌کند. در اعتباریات چیزی به نام عنوان و معنوی داریم مثلاً می‌گوئیم وجوب، عنوان و معنوی نماز خارجی که مصداقی برای اوست. اما نمی‌توانیم در مورد وجوب بگوئیم وجوب مطلق یا حصه‌ای از وجوب و یا فردی از وجوب یا حد فاصلی بین عنوان و معنویات داریم؛ یا مثلاً اباحه مطلق و حصه‌ای از اباحه و فردی از اباحه داریم. در اعتباریات این عنوان یا هست و یا نیست پس عنوان کلی طبیعی و حصه وجود ندارد. لذا تعبیر دقیق این است که به آن عنوان و یا عناوین بگوئیم.

بله اگر در مورد عنوان مطرح شده در اعتباریات تعبیر کلی می‌کنیم به این معناست که يك وجوب داریم که این وجوب مصادیق مختلفی مثل نماز، روزه، حج و... دارد که اینها برای کلی عنوان معنوی دارند.

شاید بتوان گفت یکی از علل مطرح نشدن این بحث در اعتباریات، بسیط بودن احکام است. اصولیین قدیم احکام را مرکب از جنس و فصل می‌دانستند اما تمام اصولیین متأخر می‌گویند احکام شرعیه بسیط هستند لذا کلی طبیعی (مشمول بر جنس و فصل) در آن معقول نیست.

دومین اشکال این است که در کلام مرحوم خوئی روشن نیست که ایشان با حفظ متعلق این حرف را می‌زنند یا متعلق را کنار می‌گذارند. اگر شما می‌فرمائید وجوب نماز جمعه نفی اباحه مطلقه از متعلق دیگر نمی‌کند، که این مطلب مورد قبول همه است. اما ظاهر فرمایش مرحوم خوئی نفی حصه‌ای خاص از اباحه در متعلق توسط این حکم است.

به نظر ما مراد مرحوم نائینی هم همین معناست در حالی که ایشان گفتند طبق معنای اول (مدلول التزامی کلی سعی باشد) نفی اباحه پیش نمی‌آید و معنای دوم (مدلول التزامی حصه باشد) هم فایده‌ای برای مرحوم نائینی ندارد.

مرحوم خوئی در مصباح الاصول می‌فرماید وجود سعی به صورت کلی لازم مدلول التزامی نیست؛ بلکه مدلول التزامی همان حصه‌ی خاصه است یعنی اخبار در بینه، اخبار از اصل نجاست به هر سبب نیست بلکه بینه می‌گوید نجاست از راه بول حاصل شده‌است. در ادامه می‌فرماید خبری که می‌گوید نماز ظهر واجب است دلالت بر حصه‌ای از عدم اباحه دارد که لازمه وجوب است نه اینکه مطلق اباحه را نفی کند.

ظاهر عبارت ایشان این است که کاری به متعلق ندارند و بحث را روی وجوب می‌آورند پس بحث از حصه معنا ندارد. وقتی این فرض کنار رفت باید بگوئیم مراد ایشان نفی کلی اباحه به سبب نفی کلی وجوب است و در نتیجه ایشان جواب از مرحوم نائینی ندادند چون نائینی هم بحث از حصه می‌کند و می‌گوید اگر مدلول مطابقی خبری ساقط شد چرا باید مدلول التزامی آن که نفی اباحه است ساقط شود؟

حدیث اخلاقی هفته

کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام هست که زیاد شنیدید ولی باز باید بشنوید. مرحوم کلینی در کافی کلام مفصلی را با سند بسیار خوب نقل می‌کند. می‌فرماید «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ».^[2]

مرحوم مجلسی هم می‌فرماید «خُطْبَةٌ وَ يَعْرِفُ بِالْبَالِغَةِ». از ابی صالح عجلای نقل می‌کنند که که امیرالمؤمنین بعد از حمد خدا و درود بر پیامبر و آل پیامبر، فرمود «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا لِيُزِيحَ بِهِ عَنْكُمْ وَ يَقِظَ بِهِ غَفْلَتَكُمْ وَ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ».^[3]

در نهج البلاغه هم مطالب کافی و بحار را مختصرتر آورده‌است.^[4]

امیرالمؤمنین در این خطبه می‌فرماید «قَدْ عَمِلْتَ الْوَلَاةَ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ص مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ» ولات قبل از من اعمالی انجام دادند و با پیامبر عمداً مخالفت کردند «نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ». اگر کسی به امیرالمؤمنین عرض کند شما که آمدید چرا با آن مخالفت‌ها برخورد نکردید؟ حضرت فرمود «وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي» اگر من بخواهم بگویم، جُند من از من تفرق پیدا می‌کنند و تنها می‌مانم «أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِبَعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص». حضرت موارد دیگری را نیز بیان می‌کنند که مراجعه کنید.

هدف از بیان این روایت بیان این نکته بود که حضرت می‌فرمایند «أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ او خصلتان». دو خصلت است که من زیاد خوف دارم «اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ». اینکه انسان از هوا و هوسش، از امیال نفسانی اش تبعیت کند و دوم آرزوهای طول و دراز.

آنچه مهم هست دنباله‌اش است «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ» خیلی عجیب است می‌فرماید تبعیت از هوا انسان را به مرز کفر می‌کشاند. ما گاهی اوقات هوا و هوس را در يك سری امور ظاهریه‌ی ناچیز خلاصه می‌کنیم. هوای نفس انسان این است که حاکم شود، هوای نفس انسان این است که آدم مرجع تقلید شود، هوای نفس انسان این است که آدم ثروتمند شود. این که حرف من درست باشد هم نوعی هوای نفس است و من بیشتر می‌خواهم روی این تکیه کنم.

این مطلب خیلی برای ما طلبه‌ها مهم است. حاکم شدن و مرجع شدن چیزهایی است که به ما ربطی ندارد. آنچه هست بالای منبر می‌رویم درس می‌گوئیم، مقاله می‌نویسیم، اظهار نظر می‌کنیم می‌گوئیم إلا همین که من می‌گویم درست است صاَدَّ از حق است. انسان مطلبی را که می‌گوید حتی مطلبی که معتقد است، این نباید چشمش را ببندد، گوشش را ببندد، بگوید هیچ اشکالی به این حرف من وارد نیست، عالم و آدم هم جمع شوند حرف همین است این یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ است.

عرض کردم این یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ نه اینکه حالا به فرمایش آقای خوئی بگوئیم حصه‌ای از حق در آن موقع است، اینجا وجود سعی حق است. اگر انسان دنبال هوا رفت این حق در وجودش خاموش می‌شود، این دنبال حق نمی‌رود، دنبال اینکه حق چیست؟ واقع چیست؟ انسان دنبال آن نمی‌رود. اگر بخواهیم دنبال رسیدن به واقع دین باشیم، باید تبعیت از هوا را کنار بگذاریم، اگر انسان خوشحال بشود که بر يك حرفی که می‌زند همه آمدند به به و چه چه گفتند نسبت به آن حرف، یا اگر حرفی زد و دید همه به او بد گفتند، این تغییر موضع بدهد! حتی آن طرف قضیه هم هست. انسان اگر به خاطر مخالفت جمعی بیاید از يك حقی چشم ببوشت، آن هم اشکال دارد و تبعیت هوا است. من اگر بگویم حالا که همه این حرف که میان می‌آید، این تبعیت هواست.

يك وقت از خودم شروع می‌شود. می‌گویم خودم از این حرف خوشم می‌آید، من معتقد به این حرفم، این مبنا را من پایه گذاری کردم، اینقدر این مطلب خودم را در خودم اسیر کرده، آدم وقتی اینها را بشکافد می‌بیند چه منجالبی است، گاهی اوقات يك نظریه‌ای خود انسان را اسیر می‌کند! گاهی اوقات اقبال عمومی انسان را اسیر می‌کند، ادبار مردم انسان را فریب می‌دهد، اینها همه‌اش هوا است و فرقی نمی‌کند. امروز بگوئیم چون نمی‌پسندند، امیرالمؤمنین می‌فرماید اینها مخالفت کردند و اعلام هم می‌کند ولی می‌گوید من الآن این کار را بکنم همه تفرق پیدا می‌کنند و دیگر چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند در اوایل اسلام بوده، ولو اینکه باز مواردی حضرت وارد شده مخالفت‌هایی هم کردند مثل قضیه صلاة تراویح، ولی اگر انسان بخواهد به فکر این جهت باشد، امیرالمؤمنین به فکر حفظ اسلام بوده که سکوت کرده، اگر انسان به فکر این باشد که من خودم خوشم می‌آید، من خودم معتقدم، این مسئله حتماً باید باشد، این تبعیت از هواست.

ما خیلی گرفتاریم، يك ذره و بیش از يك ذره نیست. شما از دایره زندگی‌تان شروع کنید، گاهی اوقات ما طلبه‌ها در زندگی خانوادگی نه به عنوان مرد خانه، نه به عنوان پدر، نه به عنوان اینکه راجع به این موضوع فکر بیشتری کردم، می‌گویم به عنوان يك روحانی می‌گویم و تو باید گوش کنی، این غلط است، واقعاً غلط است و خودش تبعیت از هوا است. مطلب را اگر انسان حق است می‌گوید توضیحش می‌دهد برای اهل خانه، آنها را هم باید متقاعد کند، ولی اینکه بگوید چون من طلبه می‌گویم، من امام جمعه این حرف را می‌زنم همه باید گوش کنند، این حرف غلطی است. حرف باید مستدل باشد، روی پایه حق باشد، و الا بقیه‌اش هوا می‌شود. لذا روی این جمله امیرالمؤمنین عنایت کنید.

«وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ» آرزوهای طول و دراز، آرزوهای دست نیافتنی موجب فراموشی آخرت می‌شود که جمع و نتیجه‌ی این دو مطلب این است که انسان دو چیز را باید مدّ نظر داشته باشد، حق و آخرت. هر مطلبی می‌خواهد بگوید ببیند این حق است یا نه؟ ببیند آخرتش چه می‌شود؟ تباه می‌شود یا نه؟ ما باید بر هر چه که ... من به شما عرض کنم گاهی اوقات به عنوان يك طلبه ناچیز يك مطلبی می‌گویم بعضی از روزنامه‌ها و سایت‌ها می‌نویسند، واقعاً از يك جهت تنم می‌لرزد می‌گویم به اندازه‌ای که منتشر می‌شود من مسئولیت پیدا می‌کنم، این نیست که آدم بگوید این حرف ما را يك میلیون آدم گوش می‌دهد به به! يك وقت يك حرفی را يك جمعی گوش می‌دهند به همین اندازه آدم مسئول است ولی وقتی توسعه پیدا کرد این خیلی مسئولیتش

بالا می‌رود، لذا آدم کس این است که خودش را در ورطه مسئولیت نیندازد، گاهی هم پیش می‌آید، از اختیار انسان خارج است.
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] مرحوم حاجی سبزواری در منظومه می‌گوید والحصّة الکلی مقیداً یجیئ، یعنی اگر کلی را يك قیدی زدیم، می‌شود حصّه. ر.ک یحیی انصاری شیرازی، دروس شرح منظومه حکیم متاله حاج ملا هادی سبزواری، ج2، ص 128، بوستان کتاب قم، 1387.

[2] الکافی (ط - الإسلامية)، ج8، ص: 58.

[3] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج74، ص: 295.

[4] نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص: 71.